

متن پرسش

سلام علیکم استاد گرامی: پیرامون اسفار اربعه صحت و سقم برداشتم رو می‌خواستم از شما جويا شوم بلکه اصلاحش فرمایید، ممنون می‌شوم. بجز سفر چهارم سیر سالک انفسی و باطنی هست که در سفر اولش از بطون ملکوت و جبروت و عالم اسماء گزر کرده به صقع ربوبی ورود پیدا می‌کند و تا مقام واحدیت اوج می‌گیرد و بعدش سفر سوم رو از اسماء تا اعیان ثابتۀ طی می‌کند علاوه ازین وقتی سفر چهارم رو سفر من الخلق الی الخلق بالحق عنوان می‌کنیم مراد از خلق اول اعیان ثابتۀ در صقع ربوبی هست و خلق بعدش خلق خارجیست لطفاً بفرمایید آیا درست متوجه شده ام؟ اگر مقدور باشد لطفاً با پاسخ کوتاه و مختصر بسنده نفرمایید پیشاپیش خیلی سپاسگزارم

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: برداشت خوبی است و البته باید مبانی آن روشن شود. حتماً می‌دانید که اسفار «من الحق الی الخلق» با زاویه‌های گوناگونی مطرح شده است. در این مورد خوب است به مقدمه شرح «منازل السائرین» جناب عبدالرزاق کاشانی رجوع شود. بنده در جواب یکی از کاربران سؤال فرموده بودند و جوابی داده شد که ذیلاً سؤال و جواب را خدمتتان ارسال کردم.

با عرض سلام و ادب خدمت استاد گرانقدر: حضرت علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» راجع به آیه ۲۲ سوره اعراف می‌فرمایند: «همین که از آن درخت چشیدند، عیب‌هایشان بر ملا شد: «فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا» به علت نزدیکی به طبیعت، نقص‌های آن‌ها پیدا می‌شود، حالا هر چه بیشتر به آن نزدیک شوند- به امید بر طرف شدن نیاز- نیازشان بیشتر می‌شود». در کتاب شریف «هدف حیات زمینی آدم» توضیحات بسیار خوبی در این باره ایراد فرموده‌اید. با الهام از آن توضیحات و مطالعاتی که بنده در حال انجام آن هستم، برداشتی از این آیه شریفه داشتیم که نظر جنابعالی را در این زمینه جويا هستم (اینکه آیا چنین برداشتی می‌تواند صحیح باشد؟): حکما و محققین در رابطه با ارتباط میان نفس و بدن بیان کرده‌اند که نفس با قطع نظر از تعلقی که به بدن دارد، «عقل» است و صفات عقلی، ملک است و به اقتضای سرشت خود ناظر به کمال و دیار مناسب خود است که: «العقل ما عبَد به الرحمن، و اکتسب به الجنان»... بدین سبب گرفتاری انسان به اخلاق و عاداتی که مانع از این اتصال به عالم اعلی می‌شود به سبب تعلقی است که بعد از کینونت عقلی خود به بدن می‌یابد. یعنی تا در عالم عقل و آن بهشت نزولی است غرق در تماشای جمال یار است اما به محض تعلق به بدن،

گرفتار نقائص مزاجی خود می شود و تا بر اقتضائات این مزاج غلبه نکند و قوای حیوانی را تحت حاکمیت عقل به اعتدال نرساند در بند تعلقات بدنی و مادی خود گرفتار خواهد بود. حال سوال بنده این است که آیا این حالتی که برای آن موجود عقلی و ملکی بعد از هبوط در عالم طبیعت پیدا می شود، به علت همان قاعده ای است که در این آیه شریفه ذکر شده؟ یعنی انسانی که در کینونت عقلی خود موجودی ربانی است، به علت نزدیک شدن به شجره ممنوعه و کثرات عالم طبیعت، انسانی طبیعی می گردد که در طبیعت خود حائز نقص های مختلف است که همین نقائص مانع از شهود حق می گردد در حالی که در عالم قبلی این نقائص آشکار نبودند یا مزاحم وصل او به مبدأ ایجادی اش نمی شدند؟ همچنین: و آیا این تقریر صحیح است که چون هر موجودی مظهر اسمی از اسماء الهی است و این اسماء در مقایسه با اسم جامع الله دارای نقص می باشند، اگر از عالم وحدت و آن بهشت نزولی به عالم کثرت هبوط کنند، همین نقصی که در جامعیت اسمائی خود دارند در عالم طبیعت نمودار می شود و عدم اعتدال ناشی از نقص در مظهریت اسماء برای انسانی که مستعد ظهور همه اسماء است بصورت عدم اعتدال در مزاج و ترکیب جسمانی نمودار شده و او را به سوی عادات حیوانی و جاذبه مادی سوق می دهد؟ و انسان در مواجهه با این مزاج باید روشی را پیش بگیرد که نقائص مزاجی خود را با قاهریت و حاکمیت نفس بر آن به اعتدال نزدیک کند تا بدین صورت از تاثیر آن خلاصی یابد و نقص اسمائی خود را در فرصت حیات زمینی جبران نماید؟ با تشکر فراوان از شما استاد عزیز

باسمه تعالی: سلام علیکم: همین طور است و به همین جهت بعد از آن که فرمود: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» پس از آن می فرماید: «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» حقیقتاً انسان را در بالاترین قوام خلق کردیم، سپس او را به پایین ترین پایین ها ارجاع دادیم؛ این سؤال پیش می آید چرا خداوند اگر قوام ما را در ابتدا آن بالا بالاها قرارداد و سپس گرفتار پایین ترین پایین ها کرده است؟ عجیب است که می فرماید خودمان آن ها را به «أَسْفَلَ سَافِلِينَ» ارجاع دادیم و پایین آوردیم. آیا این آیه خبر از آن ندارد که اگر مقام «أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» را چشیدی، حال باید در دل یک تاریخ آشفته، «أَسْفَلَ سَافِلِينَ» هزار ساله را نیز تجربه کنی؟ تا ابر مردی بشوی به وسعت همه ی عالم و همه ی تاریخ. این که ما را در «أَسْفَلَ سَافِلِينَ» آورد، جز این است که می خواست ما در همه ی عوالم حاضر باشیم؟

حتماً درباره ی چهار منزل عرفانی فکر کرده اید. منزل اول «سیر من الخلق الی الحق» است. سپس سیر «من الحق فی الحق» می باشد که انسان در این منزل چه عشقی با خدا می کند. اصلاً کاری به کار مردم ندارد. در سیر سوم که سیر «من الحق بالحق الی الخلق» است، سالک در عین حضور در عالم انوار، بنا است در عالم سافل نیز حاضر شود تا این عالم را نیز تجربه کند و تا این جا سیر سالک جریان دارد تا سلوکش کامل شود و با نور خدا در جامعه ی بشری حاضر گردد. ولی سیر چهارم مأموریت است برای هدایت بشریت و مربوط به نبوت و نبی می باشد، پیامبر می آید تا رسالت خود را نسبت به مردم انجام

دهد و از این جهت در واقع نوعی مأموریت است. آنچه سلوک را کامل می‌کند منزل سوم است که انسان جرأت خطرکردن داشته باشد و در این جهان حاضر شود تا بداند بر مردم چه می‌گذرد. خداوند ما را نیافریده است تا شیخی باشیم در گوشه‌ای پنهان. اگر فرمود: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» و ما را در جایگاه خوب و خوشی آغاز کرد، مانند اوایل انقلاب و حالت خوشی که فضا را فرا گرفته بود ولی یک مرتبه در تهاجم فرهنگی و تهاجم نظامی قرارمان داد تا برای حضور در جهان، این سختی‌ها و تنگناها را تجربه کنیم و آن تجربه‌ی حضور خودمان در «أَسْفَلَ سَافِلِينَ» است ولی با حفظ هویت «أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ». در این حالت است که ظلمات به نور تبدیل می‌شود و انسان آتش را ابراهیم گونه برای خود گلستان می‌کند. موفق باشید